جنبش‌های اجتماعی شهری با نگاهی به شرایط ایران

ادامه از صفحه ۹

کنونی منجر شده است را می‌توان به شرح زیر ارائه داد که می‌توان همه را در فقدان بلوغ سیاسی خلاصه کرد:

– فقدان راهبرد (استراتژی) هدایت‌کننده‌ی جنبش‌های اجتاعی از جمله جنبش‌های اجتماعی شهری

– عدم امکان تدوین راه‌کارها (تاکتیک) و طراحی پروژه‌های عملیاتی به علت فقدان راهبرد

– عدم طرح شعارهای عملی بر پایه درک شرایط و محدودیت‌ها و لذا بالا بردن انتظار مردم بدون زمینه تحقق آن‌ها

– عدم شناخت عوامل تسهیل‌کننده، پیش‌برنده، تاخیرانداز و مانع جنبش‌های اجتماعی

– عدم تشخیص درست از مفهوم نمایندگی کردن گروه‌های مختلف و تصمیم‌گیری مناسب در این زمینه و لذا بی‌توجهی به خواسته‌های مردم توسط کسانی که به نحوی نظیر مورد عنایت مردم قرار گرفته بودند.

– قطبی کردن بی‌حاصل جامعه و ایجاد هراس بی‌مورد در بین اقلیت صاحب قدرت و ابزار اعمال آن

– عدم دست‌یازی به اقدامات و تحقیقات تشخیص شناسی و آسیب‌شناسی به موقع جنبش اجتماعی

– عدم طراحی دقیق و به هنگام محرک‌های لازم به ویژه به هنگام فراگیر و توده‌ای شدن جنبش‌های اجتماعی

– عدم تعریف انگیزش‌های لازم و به کارگیری به موقع از آن‌ها به نحوی که مطالبات جنبش اجتماعی در درون سیستم بماند.

– عدم اندازه‌گیری توان عملی و لذا طرح زودهنگام و بی‌موقع پروژه‌هایی که در حد حرف باقی ماندند.

– بی‌عنایتی حیرت‌آور در زمینه‌های کم‌هزینه‌تر اجتماعی فرهنگی و امید بستن به طرح موضوعات کلی و زیبا، لیکن تکراری.

– نامشارکتی باقی ماندن عرصه و حیطه‌هایی که در کنترل دولت اصلاحات بوده است، مانند انتخابی کردن رده‌هایی از مدیریت.

– غلبه روانشناسی خاص قدرت در شرایط ایران در بین برخی از اصلاح‌طلبان حکومتی.

– پیدایش و تداوم رانت سیاسی در درون برخی از گروه‌های طرفدار اصلاحات.

– فقدان نقد دائمی خود و نهادینه نکردن نقد کوبنده.

– فقدان نظریه سازی و لذا عدم درک شرایط که به علت ضعف تدوین نظام اندیشه در چند قرن اخیر رخ داده است.

– به گل نشستن کشتی روشنفکری ایران که توسط الگوهای غربی بدون توجه به شرایط عینی تحقق آن‌ها، مشروط شده و از سوی دیگر از زمان پیدایش تا به امروز به شیوه‌های گوناگون تحت شدیدترین فشارها بوده است.

متاسفانه در حضور کاستی‌های یادشده و به علت فقدان تحلیلی درست از شرایط کشور، اقدام‌های گروه‌های گوناگون به ویژه صاحبان قدرت در جهتی طی طریق می‌کنند که، جز تشدید بن‌بست کنونی نتیجه‌ای نخواهد داشت. زمانی که درک صحیحی از وضعیت جامعه در دست نیست، تحلیل‌های نادرست، راهنمای عمل می‌گردد. برای مثال در چند سال گذشته که جنبش اجتماعی قدرتمندو فراگیر ایران به علت سردرگمی و ترس متولیان اصلاحات از حرکات گروه‌های مردمی، در شرایطی که به انسداد سیاسی معروف شده است، دچار گردید. تقریبا تمامی افراد صاحب نام اصلاحات از انفعال توده‌های مردم سخن گفتند. لیکن هیچ کس این پرسش بدیهی را مطرح نساخت که چگونه جنبش اجتماعی فراگیر و قدرتمندی که نه به خواسته‌های خود رسیده است و نه از میان رفته است، آن هم در جامعه‌ای که از بام تا شام دائما تحریک می‌شود، می‌تواند منفعل شده باشد؟ درست است که جنبش‌های اجتماعی چرخه شکل گرفتن، بسیج شدن، سازمان یافتن، نهادینه شدن و حتی انفعال، گاهی قدرت بسیج‌کنندگی و بالاخره مرگ را تجربه می‌کنند، اما جنبشی اجتماعی ایران که متشکل از جنبش سبک‌های زندگی با گروه هدف نوجوانان و جوانان است، آن هم در جامعه‌ای سخت جوان که در آن جوانی جرم است، جنبش حقوق زنان که هر روز گسترده‌تر و پخته‌تر می‌شود، جنبش تهیدستان شهری که هر روز با فقر بیشتری روبرویند و توزیع بسیار ناعادلانه امکانات و فرصت‌ها را مشاهده می‌کنند، جنبش حفظ هویت مکانی که گرچه در مراحل آغازین شکل‌گیری است، اما دائما با تیشه تراکم‌خواران که شهرهای کشور را به سیمان و آهن‌ستان تبدیل می‌کنند روبرو است و بالاخره مهمترین گفتمان جنبش اجتماعی ایران یعنی آزادی با شرایط نامطلوبی مواجه است، چگونه می‌تواند منفعل شده باشد؟ آن‌چه که رخ داده است، گذر جنبش اجتماعی ایران از شعارهای متولیان اصلاحات است، که از بی‌عملی، تردید و... پدید آمده است. به همین دلیل با کوچکترین محرکی حتی اگر مهندسی شده و در جهت هدف‌های دیگری باشد، با شدتی کم‌نظیر فعال می‌شود. در خدادهای چندهفته گذشته باز هم حاوی درس‌های ارزنده‌ای بود که مجددا مورد عنایت قرار نگرفت و هر کس از ظن خود به بررسی و تحلیل آن پرداخت.

۲ – شرایط کنونی:

برخی علائم تشخیص شناسانه

علائم تشخیص شناسانه تحولات جامعه ایران گویای دگرگونی بسیار جدی است. جنبش اجتماعی مسالمت‌جو و درون سیستمی ایران با هدف اصلاح نظام، به علت آگاهی جمعی باورنکردنی، رهبری جنبش را به گروههایی از درون حاکمیت هدیه کرد که در انقلاب و جنگ فداکاری کرده بودند. جوانانی که بسیاری از آنان زخم جنگ بر تن داشتند و نزدیکان و آشنایان خود را بسرای دفاع از کشور و ایدئولوژی خود، از کف داده داده بودند. با رادیکالیزه شدن و نارضایتی نسبی سیستم، رهبری جنبش اجتماعی فراگیر ایران را به کف آوردند و خرد جمعی جامعه با توجه به فقدان شرایط عینی انقلاب تمام خلقی مجدد و هزینه بسیار سنگین آن ترجیح داد که در قالب جنبش اصلاحی، مشروعیت به خطر افتاده نظام را نجات دهد. دوم خرداد، مجلس ششم، دوره اول شوراهای شهر و روستا محصول این فرایند بود که البته قدر آن شناخته نشد. جناح‌های صاحب قدرت به جای درک شرایط حاکم تمامی مساعی خود را به کار بردند تا جنبش را محصول توطئه تنی چند بدانند و تصور می‌کردند که با مهار آنان، مساله حل خواهد شد. چهره‌های دوم خردادی نیز که با پیروزی غیرقابل تصور روبرو شده بودند در شرایط فقدان برنامه‌ای مشخص، صرفا به واکنش پرداختند. روانشناسی فردی و جمعی ایرانیان نیز آتش تهیه معرکه گردید. غافل از آن که جنبش مسالمت‌جو و درون سیستمی موهبتی گرانقدر است و چنانچه سیستم با آن خود را منطبق می‌ساخت، مسائل بسیاری حل می‌گردید. البته نباید فراموش کرد که نقش شماری محدود که از هر نوع شفافیتی در هراس‌اند نیز تعیین‌کننده بود، زیرا از یک سو بر ترس اقلیت می‌دمیدند و از سوی دیگر به تحریک اکثریت می‌پرداختند. متاسفانه باید پذیرفت که شمار قابل توجهی از ما ایرانیان به هنگام دشمنی و حتی در زمان درگیری‌های جزئی، حاضر به نابودی همه چیز هستیم تا حریف را از میدان به درکنیم. لذا شرایط کنونی شکل گرفت. آنچه در چند هفته گذشته رخ داده مستلزم تحلیلی بی‌طرفانه و جدی است. نقطه شروع ماجرا تنها از یک بعد مهم است و آن نشان دادن این واقعیت است که آستانه تحریک جامعه فوق‌العاده پایین آمده است و یا کمترین امکانی یا شدتی غیرقابل انتظار بروز کرده می‌تواند تبعات بسیار تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. همان گونه که گفته شد همواره به جای بررسی و تحلیلی درست و واکنشی سنجیده، درگیری‌های جناحی میدان‌دار می‌گردد و خشم جای اندیشه را می‌گیرد. اعتراض تنی چند دانشجو، چه مهندسی شده و چه خودجوش آن هم به دلیلی عجیب یعنی خصوصی‌سازی دانشگاه‌ها که اساسا موضوعیت نداشت، به سرعت سبب تجمع مردم عادی گردید. کسانی که در اطراف کوی دانشگاه زندگی می‌کنند به خوبی شاهدند که با پخش نخستین اخبار تجمع دانشجویان، گروه‌های مردم به سوی کوی دانشگاه روان شدند. در آن زمان نه رادیو و نه تلویزیون‌های خارج‌نشین از ماجرا باخبر بودند و نه «عوامل خارجی» فرصت سازماندهی داشتند در واقع سابقه جنبش اجتماعی ایران، محرک خروج مردم از خانه‌های خود بود. هرگونه تحلیل دیگری سبب غفلت از علائم تشخیص شناسانه‌ای است که مهمترین راهنمای یافتن راه حل واقعی به شمار می‌رود. به هر تقدیر ورود کنشگران متفاوت که دخالت آنان در تجمعات به هیچ روی به مصلحت هیچ گروهی و بیش از همه صلاح صاحبان واقعی قدرت نیست، ماجرا را سخت پیچیده ساخت. ضمن سیاسی کردن موضوع بر اثر واکنش‌های بی‌دریی، مساله به سایر نقاط شهر تهران و سایر شهرها کشانیده شد.

در این مرحله رسانه‌های خارج‌نشین نیز به میدان آمدند و به هر تقدیر بی‌نقش نیز نبودند. اما اغراق در نقش آن‌ها به بیراهه رفتن است و جز جلب توجه بیشتر مردم به این منابع، حاصلی نخواهد داشت. باید از خود پرسید که آیا حضور متفاوت مردم در انتخابات مجلس پنجم، انتخابات دوم خرداد، شوراو مجلس ششم، محصول دخالت رسانه‌های خارجی بود؟ اساسا نمی‌توان علایق و دخالت بیگانگان را به طور کلی در هر واقعه‌ای نفی کرد. طبیعی است که کشورهای صاحب نفوذ و آگاه به منافع خود، آنی از اقدام باز نمی‌مانند. مهم آن است که جامعه ایران با درک تمامی این موارد، چگونه منافع ملی خود را حفظ می‌کند؟ تصور این که تمامی حاضران این وقایع جاسوسان کارکشته‌ای هستند، مضحک است. مساله اساسی آن است که باز هم به خاطر روانشناسی جمعی خاص ایرانی، در برخورد با حوادث به پاک کردن صورت مساله عادت داریم و به همین دلیل در هر رخدادی چه کوچک و چه بزرگ، هزینه‌ای بس سنگین می‌پردازیم.

جنبش‌های اجتماعی به ویژه از نوع شهری آن‌ها شرایطی که محرک‌ها فعال‌اند و جنبش به پیروزی دست نیافته است، چنانچه با بن‌بست روبرو شوند، انرژی مهار ناشدنی‌ای به کف می‌آورند که می‌تواند قدرت تخریبی بسیار جدی داشته باشند. باید قبول کرد که جنبش سبک زندگی در جامعه‌ای جوان، حضوری زنده و بالنده دارد، چه بخواهیم و چه نخواهیم هرگاه که کمترین فرصتی به کف آورد خود را نشان می‌دهد. پیروزی فوتبال و چهارشنبه‌سوری تنها دو بهانه شناخته شده‌اند. جنبش‌های تهیدستان شهری برای سرپناه و جنبش حفظ هویت محله‌های شهری نیز در راه هستند و هر دم ماده مستعد آن‌ها افزایش می‌یابد تا در زمانی سر باز کنند. جنبش زنان با افزایش زنان تحصیل‌کرده و بیکار در جامعه‌ای مردسالارانه، به راحتی فرو نمی‌کشد. جنبش آزادی و عدالت‌خواهی با تداوم تبعیض و سرکوب قدرتی تصاعدی به کف می‌آورد و به جایی می‌رسد که قابل مهار نیست.

چنانچه به کتاب مح دوباره بازگردیم، اشارتی کم‌نظیر می‌یابیم. به نظر او جامعه بر پایه سازه‌های فکری مشترک افراد جامعه ساخته می‌شود. این سازه‌های مشترک مشروعیت، فقدان مشروعیت، رضایت، نارضایتی، مردمی و نامردمی را تعریف می‌کند و اندازه می‌گیرند. مردم به تدریج در مورد یکی از این حالات متضاد اجماع پیدا می‌کنند. برای مثال اگر تمامی رسانه‌های جمعی جهان جمع می‌شدند و علیه انقلاب تمام خلقی سال ۱۳۵۷، هنگامی که به اجماع و باور عمومی رسیده بود، به توطئه می‌پرداختند. تاثیری چندان نمی‌توانست داشته باشد. به نظر نویسنده مورد بحث زورمندمداری نیز بر پایه کنترل ذهن و فکر و تولید بازتولید ترس، ادامه حیات می‌دهد. اما چنانچه این اجماع بر ترسیدن، فرو ریزد دیگر هیچ زندان و... کارا نخواهد بود. اینجاست که هر که به زندان رود قهرمان می‌شود، هر که اعتراف کند، باور نمی‌شود و هزار مساله دیگر که تحلیل آن‌ها فرصتی خاص خود می‌طلبد.

وقایع چند هفته گذشته اگر عمل آگاهانه و صحیح نیروی انتظامی و درک صحیح آن از نیروی آماده انفجار نبود، می‌توانست شکلی کاملا متفاوت به خود گیرد باید توجه داشت که با جنبش اجتماعی یله و رهایی روبرویم که دیگر رهبری مشخصی ندارد. اگر نگران دخالت خارجی هستیم باید مطمئن باشیم که با مشاهده وقایع اخیر، از این پس آنان به طمع افتاده‌اند تا محرکی مصنوعی و آفتابی کاغذی را به میدان آورند. گرچه خوشبختانه خرد جمعی جنبش اجتماعی ایران تاکنون به محرک‌های غیراصیل بی‌اعتنا بوده است. مهمترین علامتی که باید مورد توجه قرار گیرد، همانا پایین آمدن آستانه تحریک گروه‌های اجتماعی مختلف است. لذا کسانی که باد می‌کارند، بدون تردید توفان درو خواهند کرد. تردیدی در این امر نمی‌توان کرد. باید عقل جمعی را به میدان آورد و پذیرفت که زمان حذف هیچ گروهی نیست. زمان وفاق جمعی و اندیشیدن به زخم‌های این سرزمین است. مرهم این زخم‌ها وحدت ملی است. وحدت ملی نیز با پذیرش واقعی و عملی متفاوت بودن و حق فرق داشتن میسر است. تنها با پذیرش قانون و عمل به قانون امکان‌پذیر است. وحدت ملی با توقف سوءاستفاده و تبعیض ممکن می‌گردد. راه دیگری وجود ندارد. بارها و بارها در تاریخ جستجو شده است. جنبش‌های اجتماعی یله و رها چنانچه سد شود به آنارشیسمی مهار ناشدنی می‌انجامد که به نفع هیچ کس نیست. این امر از علایم تشخیص شناسانه وقایع رخ داده به خوبی قابل درک است. جنبش اجتماعی چنانچه سد شود، بخشی یا به اعتیاد و بخشی را به جرم‌های غیرقابل تصور وامی‌دارد.

این مساله در جامعه‌ای جوان، بسیار خطرناک است. برخی از اندیشمندان به شیوع اعتیاد، جرم و بزهکاری، شیوع سفید نام داده‌اند. آیا الگوهای اخیر قتل در ایران را مورد مطالعه قرار داده‌ایم؟ آیا از خود پرسیده‌ایم که چرا در چند سال اخیر مثله‌کردن اجساد، هر روز شمار بیشتری می‌یابد؟ هزینه جامعه‌ای با درصد بالایی بیمار روانی به چه میزان است؟ متاسفانه واژه‌هایی چون اوباش و اراذل و جنبش فرومایگان رواج یافته است به راحتی فراموش می‌شود که در فقدان کار فرهنگی جدی در جامعه‌ای که به سرعت شهری می‌شود، همگان سهمی از لمپنیسم را با خود حمل می‌کنیم. بهتر است، سخنرانی‌های عمومی را تحلیل محتواکنیم تا واقعیت عیان‌تر گردد و واژه‌های برگزیده به سخن درآیند. همه ما در شرایط کنونی متضریم. اگر هر کس با هر سطح تحصیل در آنانی که از جنبش فرومایگان یاد می‌کنند با خود صادق باشند، ابعاد متضاد درون خود را به راحتی کشف خواهند کرد. چنین نام‌گذاری‌هایی که تقلید نادرست از وقایع تاریخ سایر کشورهاست ما را به بیراهه می‌کشاند. تردیدی نیست که جنبش فرومایگان در جای خود با معناست. اما با کدام تحلیل بخش‌هایی از جامعه را بدین نام می‌خوانیم و با چه ملاک‌هایی آنان را از مردم عادی کوچه و بازار که به شرایط کنونی معترضاند، تفکیک می‌کنیم. بدون توجه به ملاک‌هایی که جنبش فرومایگان را از جنبش‌های اصیل اعتراضی جدا می‌سازد، کاربرد چنین مفاهیمی توهین به آحاد مردم است.

وقایع چند هفته گذشته به خوبی نشان می‌دهد که جنبش اجتماعی ایران بی‌سازمان و بدون عناصر هدایت‌کننده، اما پویاست. گرچه گاه و بی‌گاه به حالت کمونی باز می‌گردد و به ظاهر از تب و تاب می‌افتد. لیکن با هرتحرک کوچکی با سرعتی کم‌نظیر فعال می‌شود و به‌راه می‌افتد. از نظر تئوریک به هنگامی که جنبش‌های اجتماعی با موانعی جدی روبرو می‌شوند و نمی‌توانند به پیش روند، به تدریج به حالت انقلابی تمام خلقی باز می‌گردند. لیکن جامعه ایران در اثر تحولات دو دهه اخیر به ویژه پس از جنگ به سوی تمایز طبقاتی پیش می‌سیارد. این تمایز طبقاتی به دلیل شرایط ویژه ایران با بغضی بسیار غلیظ همراه است. زیرا دستیابی به ثروت، کمتر با توجیهی منطقی و قابل قبول همراه است. رابطه ثروت و نوآوری تا حدود زیادی قطع شده است و این تصور عمومیت یافته است که نوکیسگان، اگر چه به تمامی آنان بلکه بخش مهمی، از راه سوء استفاده به تحرک طبقاتی، آن هم یک شبه، دست یافته‌اند. چنین امری سبب می‌گردد، تا بغض طبقاتی مانع تحولات تمام خلقی گردد. در نتیجه جنبش اجتماعی و اجزای مهم آن در شرایط بلاتکلیفی می‌توانند بسیار خطرناک گردد.

از سر مصلحت باید صادقانه گفت که بلاتکلیفی جنبش ممکن است، گروه‌های سیاسی خاصی را خرسند سازد و الگوی انتخابات شوراها در دوره دوم به گمراهی آن‌ان منجر گردد و تصور کنند که بهترین حالت آن است که فعالان سیاسی را در راه دادگاه و زندان و تهیه وثیقه سرگرم کرد و به انتخابات مجلس هفتم رسید و با همان الگوی شوراها، بدون حضور اکثریت مردم، مجلس را تسخیر کرد و کار را تمام کرد. این تصور گرچه به ظاهر منطقی است، لیکن تبعات عدیده‌ای خواهد داشت که هیچ گروه سیاسی قادر به پرداخت هزینه آن نخواهد بود. الویت مساله پایان یافتن انتخابی بودن بخش‌هایی از حاکمیت است. جوامع جهانی، حاکمیت پدید آمده را فاقد مشروعیت مردمی تلقی خواهد کرد و در نتیجه جبهه‌ای که ایالات متحده علیه ایران گشوده است، یکپارچه سایر کشورها را نیز به خود جذب خواهد کرد. فشار وارده بر کشور فوق‌العاده خواهد بود. در عین حال امکان مذاکره با ایالات متحده نیز به هیچ وجه قابل طرح نخواهد بود. نباید فراموش کرد که حداقل به ظاهر، هیات حاکمه کنونی آمریکا، آزادی و انتخاب مستقیم مردم را تبلیغ می‌کند و لذا حاضر نیست به معامله‌ای دست زند. از سوی دیگر عدم حضور مردم به معنای بحران مشروعیت داخلی نیز تلقی خواهد شد. ضمن آن که فاصله حکومت و مردم به شدت افزایش خواهد یافت. این امر در شرایطی رخ خواهد داد که وقایع چند هفته گذشته از کاهش ترس عمومی حکایت می‌کند و در ضمن مهمترین نشانه آن، آمادگی برای خروج از حالت مسالمت‌آمیز است. در جامعه‌ای که تعداد زیادی سلاح در دست مردم است و همه روز از مرزهای غربی انبوه سلاح وارد و به قیمت کم در بازار فروخته می‌شود، تصور آنچه که به وقوع می‌پیوندد، کار سختی نیست. فقط کافی است صفحه حوادث روزنامه‌ها به دقت مرور شود تا معلوم گردد که چند مورد جرم مسلحانه رخ می‌دهد.

در پایان باید گفت که تنها راه رسیدن به وفاق ملی، یافتن راهی برای تحقق کف مطالبات جنبش‌های اجتماعی ایران است. جنبش سبک زندگی که از نظر گروه‌های هدف، گسترده‌ترین آنهاست، تقاضای حرمت حریم خصوصی و برداشتن موانع حضور آزادانه در عرصه عمومی را دارد به نحوی که جوانان و نوجوانان، چنان چه خلافی از آنان سر نزند، قادر باشند بدون مزاحمت به زندگی جمعی خود ادامه دهند و شیوه زندگی‌ای که برمی‌گزینند به عنوان حقوق فردی آنان مورد پذیرش قرار گیرد و مورد صیانت قرار گیرد.

جنبش زنان طالب آن است که تمامی موارد تبعیض بر پایه جنس، در عمل و نه در حرف و خطابه‌های بی‌حاصل که به مرور نه تنها زیبا نیستند بلکه به بغض و خشم می‌انجامند، از میان رود و حقوق زنان مورد پذیرش قرار گیرد و محترم شمرده شود. جنبش‌های قومی میهن‌پرستانه که ایرانی‌ی یک‌پارچه و آزاد می‌خواهند نیز خواستار رفع عملی هر گونه تبعیضی بر پایه قوم و زبان هستند. جنبش اجتماعی تهیدستان شهر، گرچه فعلا در آغاز راه است، خواهان دستیابی به مصرف جمعی (سرپناه، خدمات شهری و محترم شمردن) هستند. جنبش آزادی‌خواهانه یک‌صد ساله ایران، خواستار آزادی بیان، آزادی و حق اعتراض، پیدایش ساختار فرصت‌های سیاسی، آزادی تشکل، انتخابی و مشارکتی شدن گردش امور جامعه، پذیرش قواعد مردمسالاری و نوبتی بودن گردش نخبگان حاکم تقویت جامعه مدنی و نهادهای جامعه مدنی است. فرامرض نباید کرد که جنبش آزادی‌خواهانه را نباید به مسفهوم آزادی محدود کرد و اجازه داد تا شعارهای لیبرالیستی و شعارهایی که امروزه سلطنت‌طلبان با شدت تمام در بوق می‌کنند، گوش فلک را کر کند. جنبش آزادی‌خواهانه یا جنبش عدالت‌خواهانه دو روی یک سکه در شرایط ایران است. پایان بخشیدن واقعی و غیرنمایشی به سوءاستفاده و رانت‌خواری غارت منابع ملی و از جمله میراث فرهنگی در ابعادی باورنکردنی شفاف‌سازی تمامی رویه‌ها و درآمدها، قطع دست انواع مافیای فعال از جمله مافیای زمین و مسکن و تراکم‌خواری که شهرهای کشور را به نابودی سوق می‌دهد، این موارد کف مطالبات جنبش‌های اجتماعی است. تصور آن‌که مشکل تنها از سوی تنی چند پدید آمده است و چنانچه کنترل پیا نابود شوند، آرامش به جامعه برمی‌گردد، تصوری نادست است. نظریه توطئه بدون آن که بر توطئه کشورهای مختلف چشم بربندیم، ما را به جایی نخواهد رساند. وحدت ملی تنها زمانی به وقوع می‌پیوندد که همه گروه‌ها از همه چیز برای خود و هیچ برای دیگران دست بشویند و حضور و حق مردم را بپذیرند.

پی‌نوشت‌ها:

۱ – نگارنده بارها و بارها در کلاس‌های درسی جامعه‌شناسی همین مشکل را در رابطه با ساختار علوم اجتماعی در ایران مطرح ساخته است و حیاتی بودن گذراندن دروسی در باب تحولات جوامع مغرب زمین را گوشزد کرده است. بدون فهم تاریخ اروپای غربی، دانشجوی علوم اجتماعی و به ویژه جامعه‌شناسی هرگز قادر نخواهد بود، زمینه عینی شکل‌گیری بسیاری از مفاهیم به کار رفته در متون کلاسیک جامعه‌شناسی منعکس در آثار بنیانگذاران آن، افرادی مانند مارکس، ماکس وبر، دورکایم و ژرژ زیمل را درک کند. به همین دلیل هرگز به عمق مباحث مطروحه دست نمی‌یابد و معانی واقعی مفاهیم و نظام فکری حاصل از پیوند مفاهیم را درنمی‌یابد.

۲ – «ما تقریر سخن خود را در هر موضع بر وجه کلی نهاده‌ایم. آنکه عقلی و جودتی دارد به نفس خود مباشر تخصیص گشته، آن کسلی را متحضر در فرد نخواهد ساخت».

(نگاه کنید به کتاب شیخ عبدالرحمن جامی از نجیب مایل هروی، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۷۷، صفحه ۹۰)